

شگردهای هنری در مجنون و لیلی عبدی بیگ شیرازی با تکیه بر تشبیه و اغراق

محمدجعفر پروین

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

دکتر سیداحمد حسینی کازرونی

استادگروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران.

دکتر محمدهادی خالقزاده

دانشیارگروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران.

چکیده

عبدی بیگ از شاعران کمتر دیده شده در ادبیات فارسی می‌باشد، لذا شناخت این بُعد و آشنایی با میزان استفاده از تشبیه و مبالغه در این منظومه ضروری می‌نماید. سخن زمانی زیبا و دل‌انگیز است که آرایش‌های ادبی باعث افزایش موسیقی کلمه و کلام شوند و به صورت طبیعی و پوشیده در کلام جلوه کنند، اما اگر صناعات ساختگی و تفتنی باشند باعث بی‌مزگی و تکلف در سخن می‌شوند و کلام ادبی به پستی می‌گراید منظور از آهنگین بودن سخن فقط موسیقی بیرونی شعر نیست، بلکه هر عاملی را در سخن (اعم از نظم و نثر) که می‌تواند، ایجاد نوعی آهنگ و موسیقی کند در برمی‌گیرد عبدی بیگ شیرازی برای افزایش موسیقی کلام خود، از میان آرایه‌های ادبی، بیشتر به آرایه‌هایی از جمله تشبیه و مبالغه علاقه‌ای خاص نشان داده که موسیقی سخن را افزون می‌کند.

واژگان کلیدی: تشبیه، مبالغه و اغراق، عبدی بیگ شیرازی.

مقدمه

هر شاعری با تشبیه و انواع آن سرو کار دارد، زیرا از این راه می‌تواند صورت‌های ذهنی و حالات نفسانی خود را به مدد مشبه به‌هایی که در نظر دارد، بهتر به مخاطب القا کند

بی شک به واسطه‌ی نیروی تخیل شاعر است که بیشتر تشبیهات زیبا و مضمون‌های لطیف پدید می‌آید، زیرا در عالم خیال بعضی چیزها را همانند می‌بیند و می‌خواهد به واسطه کلمات همانندی آن را در نظر مخاطب نیز مجسم کند

در این طبقه یا روش، تناسب معنایی یا موسیقی معنوی بر اثر همانند کردن امر یا اموری به امر یا امور دیگر ایجاد می‌شود. یعنی ژرف ساخت برخی از صنایع معنوی تشبیه است:

۱- **مبالغه و اغراق و غلو:** توصیفی است که در آن افراط و تأکید باشد و بر سه نوع است:

الف- بیانی: یعنی افراط و تأکید در توصیفی که حاصل تشبیه و استعاره باشد. همین که می‌گوییم: قد او مانند سرو است، یا: سرو خرامانی را دیدم، مرتکب غلو می‌شویم. این مبحث در بیان بررسی می‌شود. مبالغه و اغراق و غلو از دیدگاه دیگری هم می‌تواند از مباحث علم بیان محسوب شود. بیان علمی است که از «ادای معنای وافر به طرق مختلف» بحث می‌کند و مبالغه و اغراق و غلو هم یکی از انحاء ادای معنی هستند. به جای این که بگوییم: خسته شدم، می‌توانیم بگوییم: کوه کندم و به جای این که بگوییم: مکررا به او گفتم، می‌گوییم: هزار بار گفتم.

ب- حماسی: مبالغه و اغراق و غلو جزو ادات حماسی است و به عبارت دیگر از مختصات آثار حماسی محسوب می‌شود و نباید بدان اطلاق صنعت کرد. در حماسه، قهرمان، فردی مافوق بشر است و از این‌رو رفتار و کردار او غیرطبیعی است. این نوع مبالغه و اغراق و غلو علاوه بر داستان‌های حماسی، در قصیده که قالبی حماسی است به فراوانی دیده می‌شود. در شعر غنایی و عرفانی نیز، آنجا که سخن از قهرمانان اساطیری است با همین نوع مبالغه و اغراق و غلو مواجهیم.

ج- بدیعی: مبالغه و اغراق و غلو در موارد عادی و به صورت عادی پسندیده نیست. مبالغه و اغراق و غلو وقتی جنبه بدیعی دارد که با صنعتی همراه باشد یا در آن نکته و دقیقه و لطیفه‌ای باشد: لطف سخن در این است که تیر، تیر نگاه هم هست و از این‌رو غلو تبدیل به حقیقت می‌شود. سعدی گاهی در مقامی که انتظار استماع غلو شدیدی است مبالغه ضعیفی در حد معمول می‌آورد. مبالغه این است که می‌گوید چون معشوق بیاید همه غم‌ها از دل می‌رود. باری اساس مبالغه و اغراق و غلو چون تشبیه بر کذب است، اما بر خلاف انتظار، اغراق و غلو دروغ نباشد یعنی تأویل به حقیقت باشد، زیبایی خاصی خواهد یافت:

پیشینه‌ی تحقیق

با توجه به جست‌وجو در سایت‌های داخلی و خارجی موضوعی مبنی بر **شگردهای هنری در مجنون و لیلی عبدی بیگ شیرازی با تکیه بر تشبیه و اغراق** یافت نشد و موضوعی بکر می‌باشد. بنابراین برداشتن گامی کوچکی در راه شناخت بیشتر این شاعر خالی از لطف نیست و اهمیت تحقیق را نمایانگر می‌سازد.

(۱) شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، **نگاهی تازه به بدیع**، تهران، فردوس، چاپ سوم.

در بخش اول کتاب **نگاهی تازه به بدیع** از سیروس شمیسا صنایع لفظی شامل چهار فصل می‌باشد و در پایان هر فصل به حواشی آن فصل پرداخته است.

(۲) نوروزی، جهانبخش، (۱۳۷۸)، **زیورهای سخن (صناعات ادبی) و گونه‌های شعر پارسی**، شیراز، راهگشا، چاپ دوم.

کتاب زیورهای سخن از دکتر نوروزی شامل دو بخش می‌باشد که در بخش اول به زیورهای لفظی (زیورهای که صورت سخن را زیباتر می‌کند و به آن موسیقی و آهنگ بیشتری می‌بخشد) پرداخته و بخش دوم را به صنایع معنوی اختصاص داده است.

۳) همایی، جلال الدین، (۱۳۸۵)، **فنون بلاغت و صناعات ادبی**، تهران، هما، چاپ شانزدهم.
در فنون بلاغت و صناعات ادبی استاد جلال الدین همایی به گفتار نخستین و گفتار دوم اشاره شده که در گفتار نخستین به صنایع لفظی پرداخته و در مورد هر آرایه به عنوان نمونه چند بیت از شاعران برجسته ذکر کرده است.

بحث و بررسی

انواع تشبیه بر اساس معیارها و ملاک‌های مختلفی شکل می‌گیرد. گاهی اوقات این ملاک‌ها بر اساس شکل ظاهری تشبیه است و گاه ناظر به محتوی، معنی و کیفیت آن است. کاملاً مشخص است تقسیم بندی انواع تشبیه مبتنی بر محتوی اهمیتش بسیار بیشتر است از انواعی که بر اساس شکل ظاهری شکل گرفته اند
ای روشنی چراغ دلها وی از تو شکفته باغ دلها
تشبیه: مخاطب خداست

(عبدی بیگ شیرازی، ۱۹۶۷: ۳)

دریای دل از تو یافته دُر زان گشته کنار عاشقان پُر
تشبیه: تشبیه دل به دریا

(همان: ۴)

در سنگ زست لعل گلرنگ خون از غم تست در دل سنگ
تشبیه: رنگ لعل

(همان: ۶)

یکدم رفته زعالم فرش چون تیر دعا بجانب عرش
تشبیه: دعا به تیر

(همان: ۱۶)

پرورده بوادی مقدس جل بر بدنش سپهر اطلس
تشبیه: سپهر اطلس به جل

(همان: ۱۶)

زاجا چو گشاد اینچنین یافت بر چرخ دوم چو تیر بشتافت
تشبیه: صعود برق به تیر

(همان: ۱۷)

شد مشتریِش بجانِ خریدار

چون یوسفِ مصر شد ببازار
تشبیه: پیامبر اکرم به حضرت یوسف تشبیه شده

(همان: ۱۷)

زان حلقه بگوشِ نیکخواهان

دُرِ نجفتِ نگینِ شاهان
تشبیه: دُرِ نجف = حضرت علی

(همان: ۲۰)

در مدحِ تو گنجِ می‌فشانم

امروز نظامیِ زمانم
تشبیه
گنج: استعاره از اشعار عالی می‌سرایم

(همان: ۳۲)

غمِ مدتِ عمرِ من سرآورد

طوفانِ غمِ زپا در آورد
تشبیه: غم به طوفان

(همان: ۳۴)

زان باده‌ی عقل سوزِ بیغش

ساقی بدلم در افکن آتش
تشبیه: آتش بی‌غش

(همان: ۳۵)

زان داغِ بسینه‌ی شفقِ نه

ساقی گُلِ تاکِ بر طبقِ نه
استعاره از شراب

(همان: ۳۷)

وز جوهریانِ خاصِ شهرم

تا من که گهرشناسِ دهرم
تشبیه: خودش به زرگران

(همان: ۳۷)

نوباوه‌ی باغِ نکته‌دانی

کو بلبلِ گلشنِ معلنی
تشبیه: هاتفی خرچردی به بلبل گلشن اشعار

(همان: ۳۷)

شهبازِ دلمِ ملکِ شکارست

بِرِ قلممِ گُهرِ نثارست

استعاره

تشبیه: دلش به شهباز

(همان: ۳۹)

فیاضِ شُدمِ چو جامِ خورشید

اولِ زسوادِ جامِ جمشید

تشبیه: خود را به خورشید تشبیه کرده

(همان: ۳۹)

از غنچه گُنونِ برون زده سر

آن سوسنِ نوشکفته‌ی تر

تشبیه: تشبیه پیکر پسر به سوسن نوشکفته

(همان: ۴۵)

چون خُلدُ مقامِ حور و غلمان

از دختر و از پسر دبستان

تشبیه: مدرسه به حور

(همان: ۵۷)

تشبیه: قد لیلی به شمشاد

(همان: ۵۸)

رُخساره چو شعله‌ی جهانسوز

بالاش چو شمعِ عالم افروز

تشبیه: رخساره به شعله‌ی جهانسوز

(همان: ۵۸)

مویی که بر آتش است جایش

او آتش و جَعَدِ مُشگسایش

تشبیه: خورشید

(همان: ۶۰)

چون شعله‌ی مِهَر، خانه‌سوزی

یک شعله، ولی جهانفروزی

تشبیه: لیلی به شعله‌ی جهان افروز

(همان: ۶۰)

وز غمزه فکنده تیرِ دلدوز

از دیده نگاهشان جگرسوز

تشبیه: تشبیه غمزه به تیر دلدوز

(همان: ۶۰)

وی رشگِ بُتانِ خلخ و چین

کای تازه شکوفه‌ی نوآئین

تشبیه: لیلی به شکوفه

استعاره از لیلی

(همان: ۶۳)

در گوشه‌ی غم چو شمع در سوز

بنشست پریوشِ دل افروز

تشبیه: لیلی به شمع

(همان: ۶۶)

محبوسِ چوبی بخاکِ مکتب

هستم ز غمِ تو ای شکر لب

تشبیه: لب لایلا به شکر

(همان: ۷۲)

کای بُت ز توام بیاد میداد

زان بود به بی و تی دلم شاد

تشبیه: لایلا به بُت

(همان: ۷۲)

با جیم چگونه آورم روی؟

بی‌غنچه‌ی آن دهانِ دلجوی

تشبیه: دهان لیلی به غنچه

(همان: ۷۲)

نقشِ پی تُست نرگسِ تر

گلزارِ زمانِ بتو مُنور

تشبیه: روزگار به گلزار

(همان: ۷۹)

آماجِ کمانِ ابروانت

داغِ دلِ تنگِ من نشانت

تشبیه: مجنون ابروان لیلی را به کمان تشبیه می‌کند.

(همان: ۸۸)

چون بر دل عاشقان، غم یار

زو بر دل خاک بار بسیار

تشبیه: بار کوه به غم یار بر دل عاشقان

(همان: ۸۹)

می کرد چو باد جست و جویش

سرگشته پدر در آرزویش

تشبیه: پدر مجنون به باد

(همان: ۹۰)

گردید روان چو ابر بر کوه

چون یافت خبر ز کوه اندوه

تشبیه: پدر مجنون به ابر

(همان: ۹۰)

زو دامن کوهسار پر در

از دیده نسلنده ژله‌ی پر

تشبیه: اشک مجنون به مروارید

(همان: ۹۱)

بر بلش خار سر نهاده

بر بستر خاک و خون فتاده

تشبیه: خاها به بالشت

(همان: ۹۱)

وصل تو حیات جاودانی

کای نوبر باغ زندگانی

تشبیه: مجنون به نوبر باغ زندگانی

(همان: ۹۲)

هر چشمه ازو محیط ماتم

هر ریگ ازوست کوهی از غم

تشبیه: اقیانوس

(همان: ۹۴)

کان زهر ملاک درد مندیست

لعلش منگر که نوش خندیست

تشبیه: ره به خیالش

(همان: ۹۶)

از هر مژه صد اسیر دارد

چشمش که زغمزه تیر دارد

تشبیه: در هر مژه

(همان: ۹۶)

عشق از لبِ او چنین نَسون خواند

مجنون بجوابِ او دُر افشاند

تشبیه: سخن مجنون به مروارید

(همان: ۹۸)

شد آب و ز راهِ چشم تر رفت

دل کز برِ من سویی سفر رفت

تشبیه: دل به مسافر

(همان: ۹۹)

می ریخت درم بر آب گستاخ

بگشوده شکوفه پنجه از شاخ

تشبیه: قطرات آب به درهم

(همان: ۱۰۹)

شد جوی چو ماهی درم دار

زان سیم که نخل کرد ایثار

استعاره از خارک

تشبیه: نخل خارک میوه را نقره تشبیه کرده

(همان: ۱۱۰)

کاینست شکوفه مُرادم

افشانُ سرشکِ خویش شادم

تشبیه: سرشک مجنون به شکوفه‌ی مراد

(همان: ۱۱۳)

گل از دلِ چاک چاکِ ریشم

دادست فلکِ بلطفِ خویشم

تشبیه: دل مجنون به گل

(همان: ۱۱۵)

گردیده حریمِ باغِ روشن

گفتند زشمعِ سبزِ سوسن

تشبیه: گل سوسن به شمع

(همان: ۱۱۵)

طاوس وش است و کبک رفتار

ز آمدنِ شدنِ نسیمِ گلزار

تشبیه: لاله‌ی خطایی به طاوس

(همان: ۱۱۶)

افروخته شمع آن بتان بود

لیلی که یگانه‌ی جهان بود

تشبیه: لیلی به بتان

استعاره دختران دور و برش

(همان: ۱۲۰)

شد هاله عیان بدور آن ماه

از حلقه‌ی مهوشان دلخواه

تشبیه

ماه: استعاره از لیلی

(همان: ۱۲۰)

بگذشت بلعل هر سمنبر

گاهی سخن از زرینه و زر

سمنبر: استعاره - تشبیه

(همان: ۱۲۱)

باغی نه که مُلک را چراغی

بودش بجوار خانه باغی

تشبیه: تشبیه باغ لیلی و دوستانش به باغ بهشت

(همان: ۱۲۱)

جا بر سر حور پیکرانت

از غایت حُسن بیکرانت

تشبیه: برتری لیلی بر همه‌ی حورپیکران

(همان: ۱۲۸)

شرمنده کن کُل گلستان

لیلیست بهار عالم جان

تشبیه: لیلی به بهار عالم جهان

(همان: ۱۲۸)

چون سایه درین چمن شوم خاک

تا آنکه شوق با دل چاک

تشبیه: تشبیه خود مجنون به سایه افتاده بر خاک

(همان: ۱۳۰)

افکنده بهرطرف خرابی

چون باد لبش به آب و تابی

تشبیه: تشبیه لب لیلی به شراب سرخ

(همان: ۱۳۱)

آن یک خورشید و این قیامت

افروخته رخ، کشیده قامت

تشبیه: تشبیه رخ لیلی به خورشید از لحاظ نورانی بودن

(همان: ۱۳۱)

افتاده بسانِ سایه از پای

سَرو از غمِ آن قدِ فلکِ سَای

تشبیه: زیبایی لیلی به باده

(همان: ۱۳۱)

می‌شست ز صفحه‌ی رخش خاک

هر لحظه به آب چشمِ نمناک

تشبیه: تشبیه روی مجنون

(همان: ۱۳۲)

آموخته‌ام به بسترِ خار

چون بلبل از آرزوی گُلزار

تشبیه: تشبیه مجنون خودش را به بلبل

(همان: ۱۳۵)

شد خُرمی از دلمُ فراموش

غمِ خُورد باستخوانِ من خوش

استعاره: غم استخوان مرا خورد

(همان: ۱۳۶)

آمیختُ بمغزِ استخوانم

عشقِ تو کزوست قوتِ جانم

تشبیه: تشبیه مجنون عشق لیلی را به قوت جان

(همان: ۱۳۶)

بنیادِ صبوریمُ برانداخت

هر سیلِ که دیده‌ات روان ساخت

تشبیه

استعاره از اشک = سیل

(همان: ۱۳۶)

غمخوارِ تو کیست تا بدانم

غم‌های تو شد بلایِ جانم

تشبیه: تشبیه غم‌های مجنون به بلای جان

(همان: ۱۳۷)

برخاست چو مرغِ نیمُ بسمل

از بسترِ خاک و بالشِ گِل

تشبیه: تشبیه مجنون مثل مرغ نیم بسمل از جای برخاست

(همان: ۱۴۰)

فریادکنان شد از چمن دور

چون دید بهشت خالی از هور

تشبیه: باغ زمین به بهشت

(همان: ۱۴۱)

بی‌حور بود بهشت دوزخ

دور از تو فسرد باغ چون یخ

تشبیه

استعاره از لیلی

(همان: ۱۴۱)

کز زلفِ پریوشان نشان بود

آنشب زدرازی آنچنان بود

تشبیه: آن شب من زلفِ پریوشان

(همان: ۱۴۲)

بس تیره چو روزگار مجنون

تاریکیش از قیاس بیرون

تشبیه: تاریکی‌اش سیاه بود

(همان: ۱۴۲)

داغِ حبشی زکَهِکشان داشت

از اهلِ حبش جهان نشان داشت

تشبیه: تشبیه آن شب به سیاه‌پوستان حبشی

(همان: ۱۴۲)

او را زستاره چشم خیره

چون دیو سیاه جهان تیره

تشبیه: تشبیه سیاهی

(همان: ۱۴۲)

آئینه‌ی ماه را غلافی

گردیده خسوف بی‌خلافی

تشبیه: تشبیه ماه به آینه

(همان: ۱۴۲)

زانرو که نشانِ نام لیلی است

گفتی که زشب مرا تسلی است

تشبیه: شب به لیلی سیاه‌پوست

(همان: ۱۴۳)

کز وی شده شمع مهر خاموش

زد بحرِ سرشک منِ مگر جوش؟

تشبیه: آفتاب به شمع (نور خورشید)

(همان: ۱۴۳)

یا مشعلِ مهر گشته خاموش

کرده فلک از سحرِ فراموش

تشبیه: نور خورشید

(همان: ۱۴۵)

از لطفِ تو یافت جویِ شیری

کوه از تو بهشتِ دلپذیری

تشبیه: کوه به بهشت

(همان: ۱۴۷)

آبِ آتش و ریگِ گشته آخر

شد چشمه چو دیگدانِ پُرآذر

تشبیه: چشمه

(همان: ۱۴۹)

شد حلقه‌ی کعبه با قدِ خم

از دیده گشاد آبِ زمزم

تشبیه: قد خم مجنون به حلقه‌ی کعبه

(همان: ۱۵۰)

تو شاهی و چتر تُست از دور

بالای سرِ تو، بیتِ معمور

تشبیه: کعبه به شاه

(همان: ۱۵۱)

باشد دلِ من به آن تسلی

آن کعبه که هست کوی لیلی

تشبیه: کوی لیلی به کعبه

(همان: ۱۵۲)

غلطانُ چو سرشکم از نظر رفت

امروز زدستِ من بدر رفت

تشبیه: مجنون به اشگ از کف

(همان: ۱۵۴)

آهوست اگر چه نام چشمش

آهوی ختنِ غلام چشمش

تشبیه: چشمان لیلی به چشم آهوی ختن

(همان: ۱۵۴)

بر شیشه‌ی صبرِ او زده سنگ

سنگینِ دلِ سرو قامتی سنگ

تشبیه: قامت لیلی به سرو

(همان: ۱۵۴)

از دستِ عناب اختیارش

بُردستِ دو زلفِ تابدارش

استعاره

تشبیه: دو زلف لیلی به یک آدم

(همان: ۱۵۵)

شمعش ز فروغِ عقل خالیست

دیولنه و مَسَت و لألبالیست

تشبیه: تشبیه دل مجنون به نور عقل

(همان: ۱۵۵)

دل‌داده‌ی حورِ پیکری بود

او نیزِ اسیرِ دلبری بود

تشبیه: تشبیه دلبر نوفل به حوری بهشتی

(همان: ۱۵۵)

مَه را بخسوف کردْ نومید

گردید دنبِ حجابِ خورشید

استعاره از خورشید

تشبیه: مجنون به ماه

(همان: ۱۵۷)

چون ابرویِ یارِ جانستانی

هر گوشه کمانِ بلای جانی

تشبیه: کمان دلاور به ابروی یار جانستان

(همان: ۱۵۹)

مرجانْ شده نیزه‌ی فلک‌سا

از خون شده دشتِ کین چو دریا

تشبیه: نیزه به مرجان

(همان: ۱۵۹)

شد شیشه‌ی آسمان پر از می

از خون که بریخت از ریگ و پی

تشبیه: خون جنگجویان به شراب سرخ شیشه‌ی آسمان

(همان: ۱۵۹)

کای خاک در تو مهرِ گردون

بگریست بدردُ پیرِ محزون

تشبیه: مهر گردون به خاک در خانه‌ی عبدالسلام

(همان: ۱۶۱)

از شعله‌ی آه عالمِ افروز

کان سوخته کوبِ سیه‌روز

تشبیه: آه به شعله

(همان: ۱۶۲)

وی فِتنه ز دهرُ رفعِ من کن

ای عشق به تیغِ دفعِ من کن

تشبیه: عشق به شمشیرزن

(همان: ۱۶۳)

از قوس و قزحِ نموده چنبر

کوهان تو همچو کوه و بر سَر

تشبیه: کوهان شتر لیلی به انگین کمان و چنبر

(همان: ۱۶۵)

از صورتِ حالِ من نشانِ ده

آئینه‌ی سینه بر زمینِ نه

تشبیه: سینه‌ی شتر به آینه

(همان: ۱۶۶)

پامالِ تو مهرُ همچو سایه

صد ره شده‌ای بلند پایه

تشبیه: خورشید به سایه (سیاهی)

(همان: ۱۶۶)

زنهار مکن زفرقِ من دور

این سایه مراست بیتِ معمور

تشبیه: سایه به خانه کعبه

(همان: ۱۶۷)

زین هرزه درای بادپیمای

آور بخیار آن دل‌آرای

تشبیه: مجنون خود را به هرزه‌درای بادپیما تشبیه می‌کند.

(همان: ۱۶۷)

وز باده‌ی عشق سرگران بود

مجنون که بدهرُ داستان بود

تشبیه: عشق تشبیه شده به باده و شراب

(همان: ۱۶۸)

بر آبِ نوشته صد رساله

با سنگ و گیاه در مقاله

تشبیه: تشبیه آب به صد رساله یا دفتر

(همان: ۱۶۸)

ابلیس بنزد او مَلک بود

در فتنه فرینهی فلک بود

تشبیه: فرشته

(همان: ۱۶۹)

در غارِ زبانِ چو سوسماری

بوده دهنش بسانِ غاری

تشبیه: تشبیه زبان پیرزن به یک سوسمار

(همان: ۱۶۹)

افروخته شمعِ مهرِ پیوست

از شعله‌ی آه عاشقِ مست

تشبیه: محبت به شمع

(همان: ۱۷۴)

دردا که چو زلفِ خود شکستی

هر عهد که در نخستِ بستی

تشبیه

(همان: ۱۷۵)

خواهم که بدیگری نَتابی

در عالمی حُسن، آفتابی

تشبیه: لیلی به آفتاب

(همان: ۱۷۷)

خطیستِ بخونِ من نوشته

با اشکِ تو کاغذی سرشته

تشبیه: اشک به خون

(همان: ۱۷۹)

یعنی که بکامِ دشمنانم

تلخست ز زهرِ غمِ دهانم

تشبیه: غم به زهر

(همان: ۱۸۱)

پیراهنِ لاله‌گون زده چاک

اُفتاده زبار، سیبُ بر خاک

تشبیه: سیب

(همان: ۱۸۴)

با وحشُ چو وحشُ جُسته آرام

بر قُلّهِی کوه با دَد و دام

تشبیه: مجنون به وحش

(همان: ۱۸۵)

در باغِ بسانِ باد می‌گشت

آمد سوییِ باغ از ره دشت

تشبیه: مجنون به باد گردنده

(همان: ۱۸۵)

آزارِ جگرُ برون فشانند

از دیده سرشکِ خون فشانند

تشبیه: سرشک به خون

(همان: ۱۸۶)

در باغِ بناله همچو بُلبل

مجنون بدلی شگفته چون گل

دو تشبیه: دل شگفته مجنون به گل

(همان: ۱۸۶)

آئینه‌ی بخت در برابر

ماننده‌ی طوطی سُخْ نور

تشبیه: بخت به آینه

(همان: ۱۸۶)

تخمی زمحبستت کشته

خالش که زغالیه سرشته

تشبیه: خال به تخم

(همان: ۱۸۷)

پروانه‌ی شمع روی او شو

ای روح ازین بدن برون رو

تشبیه: روح مجنون به پروانه - روی لیلی به شمع

(همان: ۱۸۷)

این گفت که ای نگارِ موزون

آن گفت که ای زعشقُ مجنون

تشبیه: لیلی به خط و نگار موزون

(همان: ۱۸۸)

این گفت چو خَسْ میانِ گرداب

آن گفت چگونه می‌کنی خواب؟

تشبیه: مجنون به خس در میان گرداب

(همان: ۱۸۸)

دُرْ سَفْت زاشکُ دانه دانه

مجنون بجوابِ آن یگانه

تشبیه: دانه‌های اشک به مروارید

(همان: ۱۹۰)

خواهم که بخدمت دهم جان

کای مَه ز حیاتِ خود پشیمان

تشبیه: لیلی به ماه

(همان: ۱۹۰)

از برفِ شده چَمَن، کفنِ پوش

گرمی شده مِهْر را فراموش

تشبیه: چمن به مرده‌ای کفن‌پوش از برف‌ها

(همان: ۱۹۲)

فی الحال چو اشکِ شمع می‌بست

بر چهره سرشکِ عاشقِ مست

تشبیه: اشک مجنون به اشک قطره‌های شمع

(همان: ۱۹۲)

از یخ شده چشمه کانِ آهن

در کوه گرفته برفِ مَسْکَن

تشبیه: چشمه یخ زده به معدن آهن

(همان: ۱۹۲)

زانگونه که دَرِ صدفِ دُرِ ناب

یخِ بسته برویِ دشتِ سیماب

تشبیه: یخ و برف به مروارید موجود در صدف

(همان: ۱۹۲)

از آتشِ دل یکی زبانه

گردید زبانِ آن یگانه

تشبیه: زبان لیلی به زبانه‌ی آتش دل

(همان: ۱۹۴)

یعنی که شد آفتاب او زرد

رنج یرقانش ناتوان کرد

تشبیه: وجود لیلی به آفتاب در حال مرگ

(همان: ۱۹۴)

گیسوی دراز تار آن چنگ

او با قدِ خَم بچنگ، یکرنگ

تشبیه: گیسوی دراز لیلی به تار چنگ

(همان: ۱۹۴)

شد شمع سیاه روز ماتم

نیلی خطِ او بچهره درغم

تشبیه: خط نیلی لیلی به شمع سیاه روز ماتم

(همان: ۱۹۴)

پرواز گرفت مرغِ روحم

شد جامِ اجلِ می صبحم

تشبیه: جام اجل به من سحرگاهی - روح به مرغ پرنده

(همان: ۱۹۵)

از دیده برو گهر فشاندند

مجنونِ شکسته را بخواندند

تشبیه: اشک به گوهر

(همان: ۱۹۹)

این مهوش مهرپرو تست

این لیلی حور پیکر تست

تشبیه: لیلی به حور - لیلی ماهروی به آفتاب

(همان: ۱۹۹)

نزدیکتر آی و گوهرش بین؟

لعل لبِ روحِ پرورش بین

تشبیه: لب به لعل یا یاقوت

(همان: ۱۹۹)

کز دیده گند فلک نهانش

بنگر بهلال ابروانش

تشبیه: ابروان لیلی به هلال

(همان: ۱۹۹)

از آهوی چَم من بکن یاد

هرگاه به آهوئی شوی شاد

تشبیه: چشم لیلی به چشم آهو

(همان: ۲۰۱)

کردند چو گنج جا بصندوق

کاین هر دو که عاشقند و معشوق

تشبیه: لیلی و مجنون به گنج در تابوت

(همان: ۲۰۴)

باشد دل چاک داغدار

هر لاله که رسته در بهاری

تشبیه: لاله به دل چاک داغدار محبوبه

(همان: ۲۰۵)

تا شمع مراد من برافروخت

از آتش آه من جهان سوخت

تشبیه: آه به آتش - مراد به نور شمع

(همان: ۲۰۹)

سرو لب جوی کهکشانش

آهم که بدره همزبانست

تشبیه: آه به سرو لب جوی کهکشان

(همان: ۲۰۹)

آنست می و سرودم اینست

دلخونم و ناله‌ام حزین است

تشبیه: دل خونین به باد سرخ و ناله‌ی حزین به سرود

(همان: ۲۱۰)

گفتم ز بیان حال مجنون

تا این سخن چو در مکنون

تشبیه: سخن خود به مروارید نموده

(همان: ۲۱۰)

پر گوهر ازو همه جهانست

دریای دلم که درفشانست

تشبیه: دل به دریا و محصول صدف آن به مروارید

(همان: ۲۱۱)

بر قند همیکند شکر خند

باشد نی کلک من نی قند

تشبیه: قلم و کلک ساخته شده از نی شکر

(همان: ۲۱۲)

طوبای بهشت جانم آنست

کلکم که به نهال باغ جانست

تشبیه: شاعر قلم خود را به نهال باغ جان تشبیه می‌کند.

(همان: ۲۱۲)

چون کثرِ خلدُ بی نظیرِ است

هر سطر ازو که جوی شیرِ است

تشبیه: هر سطر از شعرش به جوی شیر و کوثر به بهشت

(همان: ۲۱۳)

تاریخ کتاب گشتِ خاموش

خاموش چو شد ضمیرم از جوش

تشبیه: ضمیر جوشان به ضمیر سرمازده و خاموش

(همان: ۲۱۶)

اغراق و مبالغه

از جنبرِ هاله‌اش جهانند

چون نیزه بقرصِ مه رسانند

(عبدی بیگ شیرازی، ۱۹۶۷: ۲۹)

أفتادُ قلمُ زدستِ مانی

تا چهره گشود از معانی

(همان: ۳۵)

بازارِ شکیبُ کرده غارت

چشمِ سیهش بیک اشارت

(همان: ۵۸)

مانندهی دیگِ تفته در جوش

وان خیمه زنوحه‌ی جگرِ جوش

(همان: ۶۶)

مجنونُ کن صد هزار عاقل

آشوبِ شکیب و آفتِ دل

(همان: ۸۴)

بر سینه هزار کوه اندوه

روزی که نشست بر سرِ کوه

(همان: ۹۰)

از گریه بکوه داده آبی

برق از دم او گرفته نابی

(همان: ۹۱)

صد همچو مسیح زنده‌اش بود

باغی که بهشتِ بنده‌اش بود

(همان: ۱۲۲)

- | | |
|--|---|
| سَرُوش زده سَر زعالمِ خاک | جا کرده درونِ جانِ افلاک |
| (همان: ۱۲۲) | |
| افتانِ خیزان ز قلّهِی نَجَد | می‌رفت <u>بسر</u> بحالت و وَجَد |
| (همان: ۱۲۷) | |
| عکسِ تو در آبِ جا گرفته | ماهی طرب و صفا گرفته |
| (همان: ۱۲۹) | |
| اُفتد چو <u>نَظر بروی یارم</u> | جانِ باز براهِ او سپارم |
| (همان: ۱۳۱) | |
| چون باده لبش بآب و تابِی | افکنده بهرطرفِ <u>خرابی</u> |
| (همان: ۱۳۱) | |
| عاشقان دیگر را اغراق، جهانی یک دنیا آدمیزاد را | |
| ناگاه بدید رویِ مجنون | غلطیده زآبِ دیده در خون |
| (همان: ۱۳۲) | |
| کردی گذر از طریقِ یاری | جا بر سر و چشمِ من تو داری |
| (همان: ۱۳۳) | |
| از کویِ توام <u>سگان</u> چو رلندند | بر کوهِ دَدانُ مرا نشانندند |
| (همان: ۱۳۵) | |
| خورده غمِ من چو شَهد با شیر | از <u>عشق</u> تو <u>حُسن</u> من جهانگیر |
| (همان: ۱۳۶) | |
| هر سیلِ که دیده‌ات روان ساخت | بنیادِ صبوریم برانداخت |
| خاری که بپای تو خَلیده | مژگانِ صفتَم خَلدِ بدیده |
| (همان: ۱۳۶) | |
| استعاره از اشک = سیل | |
| در راهِ تو چرخِ سَر نهاده | بر دامنِ تو فلکِ فُتاده |
| (همان: ۱۵۱) | |
| در گریه زدیده ریخت طوفان | زد چاکِ زغصّه در گریبان |
| (همان: ۱۵۳) | |

تن خسته و سر شکسته، رخ
از سر تا پای درد بر درد
زرد

(همان: ۱۶۲)

پیوسته بخت خویش در جنگ
بر سینه زدست دل زدی سنگ

(همان: ۱۶۲)

صد بار مرا بسوخت خرمن
یکبار دلت نسوخت بر من

(همان: ۱۶۲)

زانرو که بکوی آن وفادار
خاکست هزار عاشق زار

(همان: ۱۶۶)

زالی چو سپهر، قد خمیده
طوفان هزار نوح دیده

(همان: ۱۶۹)

خورده سر صد هزار شوهر
چادر چو کفکشیده در بر

(همان: ۱۷۰)

ای کشته‌ی تو هزار چون من
از تیغ جفات، غرق خون من

(همان: ۱۷۷)

آهم که بدره همزبانست
سرو لب جوی کهکشانست

(همان: ۲۰۹)

نتیجه‌گیری

با توجه به شرح و تحلیل داستان و کاربرد صنایع ادبی در داستان تقلید صرف اسلوب قدما نیست، در حقیقت احیای دید و بیان قدماست، انتخاب کلمات و لغات فخیم و ترکیبات قلنبه و خشنا توجه به آرایه‌های ادبی از مختصات وی است.

صنایع ادبی در این منظومه و در کلام عبدی بیگ مشابه یک نمایشگاه رنگارنگ و پرزرق و برق از مجموعه‌ای از زیباترین، خوش‌آهنگ‌ترین و گزیده‌ترین الفاظ و عبارات و صنایع بدیعی است، و همچنین از انواع موسیقی (بیرونی، کناری، درونی و معنوی) چشمگیر، خیره‌کننده و پربار است. شاعر سعی کرده است تمام عناصر شعری را مدنظر داشته باشد تا به غنا و انسجام شعر بیفزاید. با این حال ابیاتی نیز در این منظومه وجود دارد که خالی و عاری از هر گونه صنایع لفظی می‌باشد. ادراکی بیگلاری را می‌توان در پروراندن معانی بدیعه، تشبیه و اغراق و مبالغه و هرگونه محسنات لفظی یکه‌تاز میدان الفاظ دانست، زیرا به کار بردن صنعت‌های بدیعی تأثیرات گوناگونی بر کلامش گذاشته و نقش مهمی در زیباسازی کلام و تأثیر آن بر مخاطب داشته است.

موسیقی درونی، شعرش را جذاب و گیرا و قابل تحسین کرده است، همان موسیقی که با استفاده از صنایع بدیع لفظی به وجود می‌آید، صنایعی که باعث می‌شوند کلمات به وسیله‌ی تشابه و تجانس هرچه بیشتر مصوت‌ها و صامت‌ها به یکدیگر وابسته شوند و بین آن‌ها رابطه‌ی آوایی محسوسی ایجاد شود. او در اغراض گوناگون به ویژه ستایش رسول خدا(ص) از آرایه‌های لفظی و بدیعی فراوانی استفاده کرده است. در کل این منظومه از بیشتر آرایه‌های لفظی استفاده کرده و طبق بررسی و نتیجه‌گیری می‌توان گفت: کاربرد آرایه‌هایی چون تشبیه، استعاره، تلمیح، تناسب و نظایر این‌ها بر ارزش هنری شعر او افزوده است. از تجارب محیط زندگی و زمینه‌های عقیدتی و فکری در ساخت تشبیه موثر است. کسی که در این ارکان از عناصر دینی، اخلاقی، ادبی، اجتماعی و ... استفاده می‌کند، گرایش و تمایل خود را به این امر نشان می‌دهد. به نوع بهره‌گیری شاعر از تشبیه می‌تواند تا حدودی موید دیدگاه و زمینه‌های فکری و هنری وی باشد. بسیاری عبارت دیگر اغلب موضوعاتی که اطراف شاعر را فرا می‌گیرد یا از ذهن او می‌گذرد، می‌تواند در تشبیه سازی او مورد استفاده قرار گیرد.

مشارکت نویسندگان:

این مقاله از رساله‌ی دکتری **محمدجعفر پروین**، مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج استخراج شده است. دکتر **استاد سیداحمد حسینی کازرونی** و دکتر **محمدهادی خالق‌زاده** به ترتیب راهنمایی و مشاوره‌ی این رساله را بر عهده داشته‌اند. آقای **محمدجعفر پروین** بعنوان پژوهشگر این جستار گردآوری داده‌ها و تنظیم نهایی متن را انجام داده است و در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر می‌باشد.

تشکر و قدردانی:

با سپاس از عنایت خداوند متعال و آرزوی توفیق فرهیختگان عرصه‌ی علم و دانش در دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج و کارکنان و مسوولین محترم دانشگاه یاسوج را خواستارم.

تعارض منافع:

نویسندگان این مقاله گواهی می‌نمایند که این اثر در هیچ نشریه‌ی داخلی و خارجی به چاپ نرسیده است و حاصل فعالیت‌های پژوهشی نویسندگان یاد شده است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت کامل دارند. در این پژوهش کلیه‌ی قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچگونه تخلف و تقلبی در نگارش آن صورت نگرفته است.

منابع و مآخذ

- ۱- رجایی، محمدخلیل، (۱۳۷۲)، *معالم بلاغه در علم معانی و بیان و بدیع*، شیراز، چاپ سوم.
- ۲- شکیبا، پروین، (۱۳۶۲)، *شعر و ادب فارسی*، تهران، بینا، چاپ اول.
- ۳- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران، فردوس، چاپ سوم.
- ۴- _____، (۱۳۷۶)، *سیر غزل در شعر فارسی (از آغاز تا امروز)*، تهران، رامین، چاپ پنجم.
- ۵- کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۷۰)، *زیباشناسی سخن پارسی (بیان)*، تهران، مرکز، چاپ دوم.
- ۶- مجتبی، مهدوی، (۱۳۸۶)، *بدیع نو، هنر ساخت و آرایش سخن*، سخن، تهران.
- ۷- مردانی، نصرالله، (۱۳۷۱)، *ستیغ سخن*، تهران، علامه طباطبایی، چاپ اول.
- ۸- موتمن، زین العابدین، (۱۳۳۲)، *شعر و ادب فارسی*، تهران، زرین، چاپ اول.
- ۹- نعمانی‌هندی، شبلی، (۱۳۳۴)، *شعر العجم (تاریخ شعرا و ادبیات ایران)*، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی‌گیلانی، رشدیه، جلد ۳.
- ۱۰- نوروزی، جهانبخش، (۱۳۷۸)، *زیورهای سخن (صناعات ادبی) و گونه‌های شعر پارسی*، شیراز، راهگشا، چاپ دوم.
- ۱۱- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۶)، *تاریخ ادبیات ایران (از قدیمی‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر)*، تهران، توس، چاپ چهاردهم، جلد ۲.
- ۱۲- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، هما، چاپ شانزدهم.
- ۱۳- یان ریپکا، اتاکار کلیما، ایرژی، (۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه‌ی کی‌خسرو کشاورزی، تهران، جاویدان خرد، چاپ اول.
- ۱۴- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۳)، *چشمه‌ی روشن (دیداری با شاعران)*، تهران، علمی، چاپ دوازدهم.



Artistic techniques in Majnoon and Lili Abdi Bey Shirazi based on simile and exaggeration

Mohammad Jaafar Parveen

PhD student of Persian language and literature, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

Dr. Seyed Ahmad Hosseini Kazaruni

Professor, Department of Persian Language and Literature, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

Dr. Mohammad Hadi Khaliqzadeh

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Yasouj Branch, Islamic Azad University, Yasouj, Iran.

Abstract

Abdi Bey is one of the less seen poets in Persian literature, so it is necessary to know this dimension and to be familiar with the amount of simile and exaggeration used in this poem. Speech is beautiful and heartwarming when literary arrangements increase the music of words and speech and appear natural and hidden in speech, but if they are artificial and elaborate, they cause dullness and difficulty in speech, and literary speech becomes low. Being speech is not only the external music of poetry, but includes every factor in speech (both rhyme and prose) that can create a kind of song and music. The sentence simile and exaggeration have shown a special interest that add music to the speech.

Key words: simile, exaggeration and exaggeration, Abdi Bey Shirazi.